موضوع: علم حضوری و علم حصولی

مفاهیم کلی و دیدگاه های مطرح شده درباره آن

موضوع بحث این بود که تصورات ذهنی گاهی جزئی و گاه کلی است. در جلسه قبل اقسام مفاهیم جزئی مانند ادراکات حسی و ادراکات وهمی بیان شد و نیز گفته شد تعبیر تصور برای ادراکات وهمی در مرحله اول صحیح نیست، زیرا در این مرحله معنای جزئی تصور می شود نه صورت جزئی. وقتی این معنا به علم حضوری درک شد، نفس از آن صورتی بر می دارد و آن گاه تصور جزئی در مورد آن معنا پیدا می کند. به عبارت دیگر حس مشترک وقتی با واقعیتی تماس برقرار می کند، از آن ها صورت برداری می کند. این تماس گاه توسط حواس ظاهری با واقعیت های طبیعی صورت می گیرد و گاه با یک واقعیت درونی تماس برقرار می کند. این تماس، علم حضوری را شکل می دهد و سپس این حضور، زمینه را برای صورت برداری و تحقق علم حصولی که همان صورت های ذهنی است فراهم می کند.

در ادامه بحث در باره علم حصولی، به مفاهیم کلی و اقسام آن می رسیم. مفاهیم و تصورات کلی، مفاهیمی هستند که توسط عقل درک می شوند و به همین خاطر آنها را «معقولات» گویند. این مفاهیم در علوم بشری نقش بسیار تعیین کننده ای دارند و درباره حقیقت پیدایش آنها دیدگاه مختلفی مطرح شده است:

1. مفاهیم کلی بیان گر یک حقیقت ذهنی یا عینی نیستند، بلکه الفاظی از قبیل مشترک لفظی هستند (یعنی تنها لفظ در آنها واحد است). مثلا وقتی می گوییم درخت یا گل، لفظ آن ها واحد است اما بر مصادیق مختلف به صورت مشترک لفظی صدق می کند و الا یک معنای واحدی در آن ها وجود ندارد. این نظریه را «نام گرایی» گویند و از جمله طرفدار آن ویلیام اکامی از فیلسوفان اواخر قرون وسطی (م 1349 میلادی) و بعد از وی بارکلی است.[[1]](#footnote-1)

2. دیدگاه دوم از طرف برخی طرفداران حس گرایی مانند دیوید هیوم (م 1776 م) مطرح شده است. وی گفته است مفهوم کلی همان جزئی اما به صورت مبهم است. هرگاه برخی از خصوصیات مفهوم جزئی از آن حذف شود و اختصاص انطباق آن بر مفاهیم معین از بین برود، این مفهوم قابلیت تطبیق بر مصادیق مختلف را پیدا می کند، مانند شبهی که از دور نمایان می شود. این شبه در نفس الامر بر شی جزئی دلالت می کند، اما چون خصوصیات آن مبهم است، قابلیت انطباق بر مصادیق مختلف را دارد.[[2]](#footnote-2)

3. دیدگاه سوم که از آن با عنوان دیدگاه افلاطونی یاد می شود معتقد است کلیات، دارای واقعیت عینی مجرد از ماده هستند. طبق این دیدگاه مفاهیم کلی که در ذهن داریم در حقیقت مشاهده، حقایق و موجودات مجرد است. آنچه در ذهن شکل می گیرد در حقیقت نماد و مثال ذهنی آن حقایق مجرد است. طرفداران این دیدگاه برخی معتقد هستند روح انسان قبل از اینکه به بدن تعلق بگیرد، در عالم مجردات وجود داشته و حقایق عقلی را مشاهده کرده است. وقتی این روح به بدن تعلق گرفته، آن حقایق را فراموش کرده است و اکنون که با اشیا مادی برخورد می کند، برای او یادآوری صورت می گیرد. اینان طبق این دیدگاه معرفت را نوعی تذکر و یادآوری می دانند.

برخی دیگر از طرفداران این دیدگاه معتقد هستند که روح انسان قبل از بدن وجود نداشته است، بلکه هم زمان با آن به وجود می آید. مفاهیم کلی نیز مشاهده آن حقایق مجرد است، که در اثر مستعد شدن نفس توسط تماس با اشیا حاصل می شود. نفس چون از دور آن حقایق مجرد را مشاهده می کند، همانند آن شبهی است که نمی تواند به صورت مشخص آن را درک کند (و یا همانند درهمی که روی آن ساییده شده و معلوم نیست، مقدار آن چقدر است). این ضعف ادراک موجب پیدایش مفاهیم کلی است.

در میان فلاسفه اسلامی، صدرالمتالهین و علامه طباطبایی، ادراک مفاهیم کلی را همین گونه اخیر یعنی مشاهده حقایق مجرده از بعید، معنا کرده اند.[[3]](#footnote-3)

4. نظریه مشهور اکثر فلاسفه در این باره دیدگاه تجرید است. این دیدگاه می گوید انسان ابتدا در اثر ارتباط با شی محسوس، مفاهیم جزئی را ادراک می کند. با قطع این تماس، صورت ذهنی آن در قوه خیال بایگانی می شود و کما کان آن صورت جزئی است. نفس انسان وقتی مصادیق متعدد را مشاهده کرد، این توانمندی را پیدا می کند که یک مفهوم کلی را انتزاع کند (با حذف خصوصیات، آنچه باقی می ماند، مفهوم کلی است) و این گونه مفهوم کلی برای او بدست می آید. این کار توسط نفس با بکار گیری قوه عاقله انجام می گیرد. ارسطو از فلاسفه یونان و اکثر فلاسفه اسلامی همین دیدگاه را برگزیده اند.

ابن سینا در کتاب شرح اشارات می گوید: «شی آن گاه که مشاهده می شود محسوس است و آن گاه که غایب می گردد، متخیل است و این بواسطه تمثل صورت آن شی در باطن است مانند زید که او را دیده اید . آن گاه از نظر تو پنهان می شود و تو او را تخیل می کنی. و گاهی آن شی معقول است و آن هنگامی است که مثلا در مورد زید معنای انسان که در غیر او نیز موجود است تصور می شود. پس زید آنگاه که محسوس است، پیرایه های بیگاه از ماهیتش مانند مکان، زمان، وضع و کیفیت و مقدار معین او را فراگرفته است که اگر از آن زدوده شود، در ماهیت او اثر نمی گذارد. و قوه حس با رابطه ای که با بعد حسی و مادی آن برقرار می کند او را با عوارض یاد شده درک می کند . به این جهت هرگاه رابطه مزبور قطع گردد صورت او در حس ظاهر تمثل نمی یابد، ولی قوه خیال او را از علاقه و رابطه مزبور تجرید می کند و آن را با عوارض خاصی درک می کند، لیکن تجرید کامل توسط قوه عقل انجام می شود که ماهیت انسان را از همه عوارض تجرید می کند گویا قوه عقل بر روی شی محسوس کاری انجام می دهد که او را به صورت معقول (مفهوم عقلی و مفهوم کلی) مبدل می سازد».[[4]](#footnote-4)

نکته قابل توجه این است که در تحقق مفهوم کلی، مفهوم جزئی به قوت خود باقی است و چیزی به چیزی دیگر تبدیل نمی شود، بلکه مفهوم جدیدی توسط عقل ساخته می شود. در حقیقت یک نوع تعالی شکل می گیرد. ابتدا تجرید صورت گرفته و سپس نفس در مرحله عالی تر به مفهومی دست می یابد که آن مفهوم کلی است. قوه عاقله در میان قوای انسان در عالی ترین مرتبه است.

به تعبیر دیگر ما در وجودمان سه مرتبه از ادراک داریم: ادراک حسی، ادراک خیالی و ادراک عقلی. این ادراک ها بر هم تطابق دارند و اینها سه مرتبه هستند که از نازل به متوسط و عالی می رسند. و آنچه در مرتبه عالی است بر مرحله متوسط برتری و احاطه دارد و همین گونه مرحله متوسط بر مرحله نازل برتری دارد. این بیان صدرالمتالهین در باره مفاهیم کلی و نحوه پیدایش آنها است، لذا در حکمت صدرایی مراتب سه گانه حس و خیال و عقل به مراتب سه گانه عالم عین و خارج از وجود ما که عبارت باشد از عالم طبیعت، عالم مثال و عالم عقل، منطبق شده است. همین مراحل سه گانه در مورد ادراکات نیز وجود دارد.

در جلسه آینده انشاءالله به ارزیابی این دیدگاه ها می پردازیم.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. تاریخ فلسفه در قرون وسطی، ص 531- 533 ؛ سیر حکمت در اروپا، ص 105 ؛ مبانی و تاریخ فلسفه غرب، ص 126 [↑](#footnote-ref-1)
2. سیر حکمت در اروپا، ص47 [↑](#footnote-ref-2)
3. آموزش فلسفه، ج1، ص 189 [↑](#footnote-ref-3)
4. شرح اشارات، خواجه نصیر الدین طوسی، ج2، ص 322- 323 [↑](#footnote-ref-4)